

بررسی نقش اجتهاد و مدیریت فقهی در انقلاب اجتهاد در انقلاب.



محمد رضا فلاح



اشاره:

علل ارادی انقلاب چند امر هستند که مهم‌ترین آن ظهور امام خمینی به عنوان رهبر است. ویژگی برجسته امام، اجتهاد ایشان بود که منجر به چنین تحولاتی شد. این نوشته کوتاه می‌کوشد تا نظری اجمالی و گذرا به جایگاه اجتهاد در انقلاب داشته باشد.

ارادی» تقسیم می‌شود. مشکلات ساختاری که طی مدت زمان طولانی شکل گرفته و ریشه‌دار شده بودند، زمینه‌ای را برای ایجاد یک تحول بنیادین فراهم آوردند و علل ارادی در شیارهای این علل ساختاری روانی شده و بحران را دامن زدند و به حرکت انقلاب شتاب بخشیدند.

دسته کلی «تئورهای تک علتی» و «تئوری‌های چند علتی» جای داد. با واکاوی دقیق‌تر انقلاب در می‌یابیم که تئوری‌های تک علتی کامل نیستند و باید برای تبیین انقلاب، از مدل‌های تبیینی چند علتی بهره بگیریم. براساس این مدل، علل رخداد انقلاب به دو شاخه «علل ساختاری» و «علل

تنوع آرا و گستردگی نظریات درباره پیدایش انقلاب اسلامی، بیش از هر چیز، پیچیدگی این رویداد را می‌نمایاند. این انقلاب اگر رخدادی ساده می‌بود، ما تماشاگر چنین طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها نبودیم؛ دیدگاه‌هایی که به تبیین انقلاب پرداخته‌اند را می‌توان در دو

انقلاب اسلامی ایران با همه عظمتش، و امداد شخصیت رهبر بزرگ خود، امام خمینی است. امام از دیگران متمایز بود و این تمایز را از شیوه اندیشیدن خود داشت. نتیجه تأملات امام در همان مواضع و نظریات خاص بروز یافت. در مجموعه این آراء، انتقاد از وضع موجود و ارائه الگوی جایگزین برای وضع مطلوب حضور داشت. مردم ایران که از وضع موجود ناراضی بودند و زندگی بهتری را در لوای دین و آموزه‌های آن می‌طلبیدند، گمشده خویش را در امام یافتند و با حرکتی تحت رهبری او، فصل نوینی را در تاریخ ایران گشودند؛ ولی یک نکته بی‌پاسخ ماند که متمایز کننده امام از دیگران است. در تحلیل اندیشه امام، به شاخصه‌ای نه چندان غریب برمی‌خوریم که در خود توانایی‌های شگرفی دارد. آنچه در جست‌وجوی تاریخ حوزه‌های شیعی، ظهور و بروز دارد، دوری این نهادهای علمی از سیاست است. اگرچه دلایل متعددی خودداری حوزه از نشستن گرد سیاست بر دامش را توجیه می‌نماید، اما این پرهیز اثر ناگواری نیز با خود همراه داشت. دور ماندن از سیاست به تدریج موجب شد دامنه‌هدفی که حرکت اجتهادی پدید می‌آورد، محدودتر گردد و این اندیشه را از اذهان متبادر سازد، که یگانه جولانگاه آن، عرصه انطباق فرد است با اسلام و نه

جامعه. این چنین بود که در ذهن فقیه، اجتهاد با چهره فرد مسلمان ارتباط یافت؛ نه با چهره اجتماع مسلمانان. حضرت امام به اجتهاد مرتبط با اجتماع به خوبی دست یافت بود و این همان شاخصه تفکر امام بود. امام می‌دانست که اجتهاد دارای چهار کارکرد است:

۱. تخریب و تنسیق معرفت دینی؛ یعنی استنباط گزاره‌ها (عقاید)، آموزه‌های بایستی (احکام) و آموزه‌های ارزشی (اخلاق) و سامان‌دهی این سه حوزه.
 ۲. تصحیح و تنقیح معرفت دینی؛ یعنی اگر در فهم دین خطا رخ داده باشد، با منطق اجتهاد، صواب و سراب را از هم باز می‌شناسیم.
 ۳. تصمیم و توسعه معارف دین؛ کشف زوایای نامکشوف دین و بسط معارف آن با اجتهاد؛ آرای جدید و نظرهای نو ظهور با اجتهاد صورت می‌پذیرد و بالندگی و گسترش دین به موازات توسعه معارف و مسائل بشر با اجتهاد تضمین می‌شود.
 ۴. تطبیق و نوسازی دین؛ با تفقه، دین نو می‌شود. انطباق اخلاق و احکام دینی بر شرایط متغیر حیات آدمی، بر عهده اجتهاد است. نو کردن زبان دین و تازه کردن ادبیات دینی با اجتهاد صورت می‌پذیرد و شکستن تجمد و تصلب با منطق اجتهاد میسر است.^۱
- اجتهاد امام هر چهار کارکرد را داشت

و این را می‌توان در عملکرد امام خواند. امام فهمی از دین داشت که بر پایه آن تفکراتی مانند «شاه سایه خداست» و یا «با گوشت و پوست، نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد» و اینکه «ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم» و یا «جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد» و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه کننده «حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است»^۲ را از اندیشه‌های اهل جمود می‌دانست. فهم امام آن قدر متمایز بود که برخی امام رامشک می‌دانستند. خود ایشان درباره برخی از مشکلات حوزه‌های علمیه در دوران پیش از انقلاب می‌گویند: «یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و [فرا گرفتن] فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه، فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی، از کوزه‌ای آب نوشید. کوزه را آب کشیدند؛ چرا که من فلسفه می‌گفتم.»^۳ اگر انقلاب پیروز نمی‌شد و فهم امام از دین که مبتنی بر اجتهاد ایشان بود، رایج نمی‌شد، اتفاقی بس ناگوارتر از این نیز رخ می‌داد. «تردید نداری اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطا می‌شد.»^۴ اجتهاد، امام را از کنج حوزه‌ها بیرون کشید و ایشان را بر مسند رهبری فکر، بسیج‌گر و مدیر و معمار نشاناند. در سال‌های پیش از ۵۶ امام عمدتاً ایدئولوگ بود. ایشان در

آن سال‌ها براساس اجتهاد خود، علاوه بر اثبات تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست، با تأکید بر اصولی همچون، وجوب کوشش برای استقرار حکومت اسلامی و زدودن زنگارهای عزلت‌گرایی و گوشه‌نشینی از اسلام و تأکید بر آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی و عدالت‌گرایی به عنوان مبانی حکومت اسلامی، تلاش کرد تا تصویری از اسلام به عنوان دینی سیاسی، مترقی و همه‌جانبه و کامل ارائه کند؛ یعنی امام کوشید تا معرفت دینی را هم استخراج نماید، هم تصحیح و تنقیح نماید و هم آن را توسعه دهد.

امام از ۱۳۵۶ تا پیروزی انقلاب، بسیج‌گر بود. ایشان در اعلامیه‌های خویش، ضمن طرح اقدامات رژیم در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تبیین آثار ناگوار آن بر زندگی، فرهنگ، تمدن و دریافت مردم، به آنان امید پیروزی می‌داد و آنها را به وحدت و انسجام دعوت می‌کرد و هرگونه سکوت و بی‌تفاوتی را مخالف مصالح عالیة اسلامی می‌دانست.

این گونه نیست که همیشه تشخیص موضوع بر عهده مردم باشد. گاه تشخیص موضوع نیز اجتهادی است و امام با توجه به همین نکته، در مقطع زمانی پس از ۵۶، به تبیین ضدیت اقدامات رژیم با مصالح و منافع مردم می‌پرداخت.

با پیروزی انقلاب، دفتر نوینی بر روی

اجتهاد گشوده شد. امام می‌خواست همان نظامی را معماری کند که آن را در سال‌های پیش از انقلاب، به عنوان الگوی مطلوب معرفی کرده بود. امام کوشید نظامی را طراحی کند که برخاسته از اسلام باشد و به کلیه مسائل روزمره و بلند مدت زندگی فردی و اجتماعی، پاسخی برخاسته از دین بدهد و کلیه مسائل مستحدثه مربوط به اسلام و امت اسلامی را در دستور کار خود قرار دهد. نگاهی به اقدامات امام در دوره پس از انقلاب، به خوبی نمایانگر این نکته است که ایشان فعالیت‌های خود را بر همین محور سازمان دادند.

اجتهاد در دوران انقلاب، یک کارکرد دیگر هم پیدا می‌کند و آن حفظ تحرک جامعه و نظام است؛ یعنی اجتهاد به عنوان یک قوه محرک عمل می‌کند و نمی‌گذارد انقلاب ارتجاعی شود. ارتجاعی شدن، از آفات نهضت‌ها است. یک نهضت که در آغاز با هدف سرنگونی و براندازی یک نظام کار خویش را آغاز می‌کند، با تحرک و با شتاب است، ولی وقتی به هدف رسید، حالت آن عوض شده و تحرک خود را از دست می‌دهد. تا پیش از پیروزی انقلاب می‌خواهد دشمن را خلع سلاح کند و نظام را عوض نماید؛ هنگامی که خودش قدرتمند و حاکم می‌شود، تلاش می‌کند تا موقعیت خودش را حفظ کند در این هنگام، انقلاب حالت ضد انقلابی پیدا

کند. اگر اجتهاد وجود داشته باشد، چنین حالتی پیش نمی‌آید. اجتهاد پویا و همگام با مقتضیات زمان و مکان، سبب تداوم انقلاب سیاسی، علمی و فرهنگی می‌شود و نمی‌گذارد وضع موجود به هر بهایی حفظ شود. هر وضعیتی تا وقتی معتبر است که بتواند در چارچوب بگنجد و اگر شرایط تغییر نماید، اعتبار آن نیز به سر می‌رسد و باید آن را به کناری گذاشت. دستاوردهای مجتهدان نیز با توجه به اصل تقلید به مردم نیز منتقل می‌شود و حالت ایستایی از جامعه رخت می‌بندد. در این حالت است که انقلاب مرتجع نمی‌گردد و به یک وضعیت ثابت، وفادار نمی‌ماند؛ با زمانه حرکت می‌کند و خود را با گذر روزگار همراه می‌سازد.

به هر روی، اجتهاد در سده‌های اخیر، آرام آرام در جایگاه اصلی خود قرار گرفت و توانست منشأ تحولات عظیمی در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی گردد که انقلاب اسلامی، نقطه اوج این تحولات بود؛ اما تاریخ هنوز به پایان خود نرسیده است و زمان، چشم به آینده دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سایت باشگاه اندیشه.
۲ و ۳ و ۴. منشور روحانیت.